

— جویا جهانبخش

# — پارسای کنارِ دریا... —

(واکاویِ اشارتی باریک در حکایتی از گلستانِ  
سعدی)

۱۳-۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## پارسای کنار دریا

(واکاوی اشارتی باریک در حکایتی از گلستان سعدی)

جويا جهانبخش

**چکیده:** حکایت سیزدهم دومین باب گلستان سعدی بابی در اخلاق درویشان است. نویسنده در نوشتار حاضر مقصود شیخ شیراز از قید کنار دریا در این حکایت را مورد مذاقه و واکاوی قرار داده است.

**کلیدواژه:** سعدی شیرازی، گلستان سعدی، حکایت سیزدهم، حکایت گلستان، کنار دریا، زخم پلنگ، اخلاق درویشان، پارسا.

## A Pious Man by the Sea

(Explicating some of the delicate remarks in one of the anecdotes of Sa'di's Gulistān)

By: Jūiā Jahānbakhsh

**Abstract:** The thirteenth anecdote of the second section of Sa'di's Gulistān is on the dervishes' ethics. This article is going to explain Sheikh-e Shirāz's intention of using the adverb 'by the sea' in the mentioned anecdote.

**Key words:** Sa'di-e Shirāzi, Gulistān, anecdote number thirteen, one of the anecdotes of Gulistān, by the sea, leopard wound, the dervishes' ethics, pious man.

## الْوَرَعُ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ

تحقیق عن إشارة عابرة في إحدى حكايات گلستان سعدی

جويا جهانبخش

تتحدث الحكاية الثالثة عشرة من الباب الثاني في گلستان سعدی عن أخلاق الدراويش.

ويبحث الكاتب في المقال الحالي عن مقصود شيخ شیراز من عبارة ساحل البحر الواردة في هذه الحكاية، مشيراً إلى بعض النقاط الكامنة فيها.

**المفردات الأساسية:** سعدی شیرازی، گلستان سعدی، الحكاية الثالثة عشرة، حكاية گلستان، ساحل البحر، عصبة النمر، أخلاق الدراويش، الورع.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# پارسایِ کنارِ دریا... —

— جویا جهانبخش

(واکاوئیِ اشارتی باریک در حکایتی از گلستانِ سعدی)

حکایتِ سیزدهم دُومین بابِ گلستانِ بی خزانِ سعدی - که بابی است در اخلاقِ درویشان -، از این قرار است:

«پارسایی را دیدم بر کنارِ دریا که زخمِ پلنگ داشت و به هیچ دارو به نمی شد. مدت‌ها در آن رنجور بود و شکرِ خدای - عز و جل - علی‌الدوام گفتی. پرسیدندش که: شکر چه می‌گویی؟ گفت: شکر آنکه به مصیبتی گرفتارم، نه به معصیتی!»

گر مرا زار به کشتن دهد آن یارِ عزیز

تا نگوئی که در آن دم غمِ جانم باشد

گویم: از بندهٔ مسکین چه گنه صادر شد

کودل‌آزده شد از من؟ غمِ آتم باشد!

شیخ شیراز فرمود: «پارسایی را دیدم بر کنارِ دریا که ... چرا «کنارِ دریا»؟ ... «پارسا» در «کنارِ دریا» چه می‌کرده است؟ ...»

شاید کسانی که دماغِ طنزازی و خوشباشی دارند، بگویند: لابد خرجه و دستار بدر کرده و با لباس شخصی، و البته برای امر به معروف و نهی از منکر، مثلاً به سواحلِ آناتلیا (آنطالیه) رفته بوده و همانجا با شیخ شیرین‌سُخن شیراز ملاقات نموده است! ... برخی از کسانی هم که اینگونه معانی را جدی ترمی نگزیند، خواهند فرمود: سعدی مقصودِ خاصی نداشته و فقط می‌خواسته است برای وقوع دیدار و جزایان داستانِ خود، مکانی بیابد؛ خواه قلّه کوه باشد و خواه کنارِ دریا!

من بنده از بعضی دوستان دربارهٔ این حکایت پرسیده و به هزل یا به جد، چنان یا چنین پاسخ می‌دادم که: «... لیک هیچکدام از این دو گونه پاسخ را درست و راهگشا نمی‌دانم.»

تکلیفِ آن پاسخِ هزل‌آمیز و سواحلِ آناتلیا (آنطالیه) که روشن است. سواحلِ بلاد، در زمانه و زمینه‌ای که گلستانِ شیخ تصویر می‌کند، مانند این روزگار، از صحنه‌های نگفتنی بی‌آزمی‌های ابناء آدم و بناتِ حوا که چشمانِ هوسباز و معصیتکار ضعفاءِ ایمان را به سوی خویش می‌گشند، پُر نبود. بر فرض هم که بود، این معانی به حکایتِ سعدی ربطی نمی‌یابد. فقط به کارِ تفریحِ خواطری می‌آید که از عبوسِ زمانه به جان آمده‌اند و از هر جدی‌گریزگامی به عالمِ هزل می‌جویند. ... شاید هم کارِ بدی نمی‌کنند! ...»

آنها هم که می‌گویند: سعدی مقصودِ خاصی نداشته و فقط می‌خواسته است برای وقوع دیدار و جزایان داستانِ خود مکانی بیابد، سخنِ سنجیده‌ای نمی‌گویند. هزار و یک جای مناسب‌تر از کنارِ دریا هست که می‌توان دیدارِ پارسائی شاکرو ذاکیر را در آن مفروض و مصور داشت. پارسایان روزگارانِ دور و زاهدانِ داستانهای مشهور، آناند که بر کناره‌های صحراها، صومعه می‌ساختند، یا در بُن غارهای دورافتاده در کوههای صعب‌المنال، جایی برای خلوت و عبادت می‌گزیدند. آیا بیوسیده‌تر نبود که شیخ شیراز نیز پارسایِ زخم‌خورده را فی‌المثل در صوامع شامات یا در کُهوف و مغارات دیدار کند ... تا کنارِ دریا؟! ...

۱. کتباتِ سعدی، به اهتمامِ محمدعلی فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [بازچاپ زیر نظر: بهاء‌الدین خرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۷۷.

در دشت آب خورده به یک جوی با ذناب<sup>۹</sup>

حکیم نظامی گنجه‌ای در منظومه خسرو و شیرین فرموده است:

پلنگان را به کوهستان پناهست  
نهنگان را به دریا جایگاهست<sup>۱۰</sup>

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در الهی نامه گفته است:

زمانی کوه گیرم چون پلنگان  
زمانی بحر شورم چون نهنگان<sup>۱۱</sup>

قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد بن عمر بن علی محمودی بلخی، در مقامات حمیدی فرموده است:

«... پس دل از استقامت<sup>۱۲</sup> برداشتم، و نماز  
اقامت<sup>۱۳</sup> بگذاشتم. گاه چون سوسمار در مال،  
و گاه چون پلنگ در جبال، گاه<sup>۱۴</sup> چون ماهی بر  
آب، و گاه چون عقاب بر<sup>۱۵</sup> هضاب<sup>۱۶</sup>، می‌رفتم از  
بیدا<sup>۱۸</sup> به بیدا، تا<sup>۱۹</sup> برسیدم به صور و صیدا...»<sup>۲۰</sup>

باری، با تفصیلی که گذشت، آیا باید سعدی را به سهل انگاری در داستان‌گویی یا بدسلیقگی در حکایت‌پردازی منسوب داشت که با همه فراخی برو و بحرو بسیاری آدمیان،<sup>۲۱</sup> جایگاه دیدار خویش را با پارسی مذکور در «کنار دریا» اختیار فرموده است؟! ... یا باید در دُرستی ضبط مشهور نسخ گلستان شیخ تردید کرد و احتمال

از قضا، جزیران داستان در غارها و اشکفت‌ها و عبادتجای‌های زاهدان و دنیاگریزان در کوه و کتل، با «پلنگ» و «زخم پلنگ» داشتن هم مناسب‌تر می‌آمد؛ چه، در سنت ادبی ما، جای پلنگ، کوهستان است.

منوچهری دامغانی، در چکامه‌ای در وصف آسب، گوید:

چون نهنگان<sup>۲</sup> اندر آب و چون پلنگان بر جبل  
چون کنگان<sup>۳</sup> بر هوا و همچو طاووسان<sup>۴</sup> به کوی<sup>۵</sup>

امیرمُعزّی نیشابوری در چکامه‌ای ستایشی شروده است:

پلنگان نه همین اندر جبال از او هراسانند  
همه شیران زبون او میان مرغزار اندر<sup>۶</sup>

فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه و پس و رامین گفته است:

اگر راهم سراسر مار باشد  
برو صد آهنین دیوار باشد

همه آبش بُود جای نهنگان  
همه کوهش بُود جای پلنگان...<sup>۷</sup>

مسعود سعد سلمان، در ستایش تُرکان و سلطان مسعود چکامه‌ای دارد که در آغاز آن گفته است:

تُرکان که پشت و بازوی مُلکنند و روزگار  
هستند گاه حمله بُرُگانِ کارزار

گردان سرکشند و دلیران چیره‌دست  
شیران بیشه اند و پلنگان کوهسار...<sup>۸</sup>

هم مسعود سعد در وصف «گروهی ستیزه‌جوی» می‌سراید:

بر کوه خواب کرده به یک جائی با پلنگ

۲. نهنگ: تمساح.

با «ماهی وال (بال)» اشتباه نشود.

۳. کنگ: پرنده‌ای کبودرنگ و درازگردن و بلند پرواز که از لک‌لک بزرگ‌تر و از پندگان مهاجر است و در نقاط مردابی و معتدل زیست می‌کند. تفصیل را، نگر: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «کنگ».

۴. در مأخذ چاپی: طاوسان.

۵. دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح: [سید] حبیب یغمایی، به کوشش و مقدمه: سید علی آل داود، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۸۷.

۶. دیوان امیرالشعراء محمد بن عبدالملک نیشابوری مُتخَلص به مُعزّی، به سعی و اهتمام: عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۱۸ ه.ش.، ص ۳۱۹، ب ۷۵۹۲.

۷. مثنوی و پس و رامین، فخرالدین اسعد الاسترآبادی الفخری الگرجانی، به تصحیح: کپتان ولیم ناسولیس صاحب. و. منشی احمد علی صاحب، کلکته: کالج پریس، ۱۸۶۴ م.، ص ۱۷۲.

۸. دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح: رشید یاسمی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش.، ص ۲۷۱.

۹. دیوان مسعود سعد سلمان، همان ج، ص ۴۱.  
۱۰. خسرو و شیرین، حکیم نظامی گنجوی، با خوانشی و تصحیح و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه کهنسال به اتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعة آرمغان، ۱۳۱۳ ه.ش.، ص ۲۴۶.  
۱۱. الهی نامه، عطار (فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری)، مقدمه [و تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ج: ۵ / ویرایش دوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۱۷۷، ب ۱۵۲۷.  
۱۲. چاپ آتوقویی: اقامت.  
۱۳. چاپ آتوقویی: با اقامت.  
۱۴. چاپ سنگی: و گاهی.  
۱۵. چاپ سنگی و چاپ آتوقویی: در.  
۱۶. چاپ آتوقویی: در.  
۱۷. چاپ سنگی: عقاب.  
«هضاب» (جمع «هضبة») یعنی: کوهها و پشته‌ها.  
۱۸. چاپ سنگی: + تا.  
۱۹. چاپ سنگی: - تا.  
۲۰. مقامات حمیدی مترجم مُحسّنی، قاضی حمید ابوبکر بلخی، چاپ سنگی، لکهنو: مطبع منشی نولکشور، ۱۳۴۱ ه.ق. / ۱۹۲۳ م.، ص ۵۶؛ و: مقامات حمیدی، حمیدالدین ابوبکر (محمد بن) [عمر بن] محمودی بلخی، به تصحیح: رضا آتوایی نژاد، ج: ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۱۰۵ و ۱۰۹. متن و نسخه بدل -؛ و: مقامات حمیدی، با تفسیر اشعار و توضیح آفکنه و اعلام و ترجمه لغات و عبارات مشکله به سعی: سید علی اکبر آتوقویی، ج: ۲، اصفهان: کتابفروشی تأیید، ۱۳۴۴ ه.ش.، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.  
۲۱. که سعدی خود فرمود: «... که برو و بحر فراخست و آدمی بسیار» (کلیات سعدی، به اتمام: مؤسسه علمی فروغی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۷۲۰).

داد که نویسنش معدود نُسخته‌هایی اَصیل باشد که در آن حکایت به جای «دریا»، «صحرای» نوشته‌اند؟! ... .. هیچ‌کدام! ... آری! هیچ‌کدام! ... تَصَوُّرِ نگارنده این سطرها، آنست که شیخ سعدی سَخندانِ ما، به اِنْتِبَاهِ شامل و اِمْعانِ تمام و تَرَصُّد و تَعَمُّد و تَبَصُّرِ کامل در تَألیف و تَرْتیبِ اُجْزای کلام، از حُضور پارسی قِصَه خود در «کنار دریا» سَخْنِ گُفته است، و آوردنِ دُکْرِ «کنار دریا» در حکایت پارسی زخمِ خورده پلنگ، و جَهِی و جِیه داشته و از جانبی جالبِ تَوَجُّه از جَوَانِبِ تَنْبُه و ریزبینی و هوشیاری این سَخْنِ پَرْدازِ نَبیه شیراز پَرده برداشته است که هَرآینه کُشَفِ آن ما را به پُختگی و سَخْتگی سَخْنِ سعدی واقف تر خواهد ساخت؛ ... .. اَمَّا آن وَجِه و جِیه و سَبَبِ مَعْقُولِ شاینده تَنْبُه و تَنْبیه، کُدام است؟

تا آنجا که مَن بِنده دیده و بَررسیده‌ام - و بی آن که اِدْعای اِسْتِفْصای تام توأم گرد - بیشترین گُزارندگان و کاوندگان گُلستانِ سعدی در این باره گُفت و گویی نکرده و ای بسا - از بُن - تا اَمَل و تَوَقُّف در این گوشه عبارتِ شیخ را درخور نیافته‌اند.

از شُرَاحِ قَدیمِ کتابِ عَزیزِ گُلستان، سودی بُسْتوی<sup>۲۳</sup> و خان آرزو<sup>۲۴</sup> و بدرعلی ی هندی<sup>۲۵</sup> و مُحَمَّد تاج الدین بهجت<sup>۲۶</sup> و ولی مُحَمَّد اکبرآبادی<sup>۲۷</sup> هیچیک به توضیح این که مقصود شیخ شیراز از قید «کنار دریا» در این حکایت چه بوده است، نَبَرداخته‌اند.

از شُرَاحِ اَخیر نیز آقایان دکتر مُحَمَّد خَزَائِلی<sup>۲۸</sup> و سَید نورالله ایزدپرست<sup>۲۹</sup> و دکتر سَید خَلیلِ خَطیب زَهَبَر<sup>۳۰</sup> و دکتر غلامحسین

یوسفی<sup>۳۱</sup> و دکتر حَسَن اَنُوری<sup>۳۲</sup> و دکتر حَسَن اَحْمَدی گیوی<sup>۳۳</sup> در این باره توضیحی مَرقوم نداشتند.

به بعضی تَرْجَمه‌های مُعْتَبَرِ گُلستان هم نگریم؛<sup>۳۴</sup> توضیحی در این باره ندیدم.

از میان جَمیع گُزارندگان و کاوندگان گُلستان - رَحِمَ اللهُ الْمَاضِیْنَ مِنْهُمُ و اَطَالَ بَقَاءَ الْعَابرِیْنَ -، تنها یکی از شُرَاحِ باشنده شَبیه قازه را دیدم که بدین نُکته بَدَلِ عِنایتی کرده است و زهوار تَقَرُّس را در این گوشه نیز جولانی داده و در واکاوای اِشَارَتِ حکایتِ شیخ سَخْنِ سَنج ما اِمْعانِ نَظری فرموده؛ و او، هَمانا لَعُوی باریک‌نگر، غیاث الدین رامپوری، صاحبِ فرهنگِ کِرَامَتِ غِیَاثِ اللُّغات، است.

غیاث الدین رامپوری، صاحبِ غِیَاثِ اللُّغات، در شَرْحی که بر گُلستانِ شیخ نوشته است - و بمانندِ فرهنگِ غِیَاثِ اللُّغاتش بَر نُکته سَنجی‌ها و باریک‌بینی‌های شایانِ تَوَجُّهی اِشْتِمال دارد -، قیدی را که سعدی در داستان آورده به تَأْمَل گرفته است و کوشیده تا وَجْهی معقول از برای آن بجوید. رامپوری نوشته است:

«قید برکناره دریا، از آنست که زخمی شیر و پلنگ را هوای شهر چندان موافق نباشد. بیشتر در صحرا<sup>۳۵</sup> برکناره آنها نگاه دارند.

۳۱. سنج: گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

۳۲. سنج: گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر حَسَن اَنُوری، ج: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹ ه.ش.، ص ۱۰۲.

۳۳. سنج: گُلستانِ سعدی، مَقْدَمه و شَرْح و تَعْلِیقات: دکتر حَسَن اَحْمَدی گیوی، ج: ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۲۴۴.

۳۴. سنج: تَرْجَمَةُ الْجُلُستانِ الفارسی العِبارة المُشیرالی محابِسِ الاداب بِالطَّبَعِ اِشارة، تعریب: الخواجه جبرائیل بن یوسف الشَّهرید المخلع، عُنسِ بَنسیره و طَبَعِه: الشَّیخ اِبْرَاهیم مُصطَفی تاج الکتبِ بطنطا، المطبعة الزَّحمانیة بَیصر، ۱۳۴۰ ه.ق.، ص ۷۵؛ و: زَوْضَةُ الْوَرْد (گُلستان)، سعدی السَّیرازی، تعریب: مُحَمَّد الفَرانی، دمشق: وزارة الثقافة و الإرشاد القومی (مَدیرِیة التَّألیف و التَّرْجَمَة)، ۱۳۸۱ ه.ق.، ص ۹۶؛ و: گُلستان و بوستان، برگردان از: ادوارد رهاتسک (Edward Rehatsek)، و. جی. ام. ویکنز (G. M. Wickens)، [به اِهْتِمَام: هوشنگ زهتا]، ج: ۱، تهران: انتشارات هرمس (با همکاری: مَرکَزِ بَیِّنِ الْجَمَلِی گُفت و گوی تَمَدُّنها)، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۲۵۳.

۳۵. مقصود از «صحرای»، در اینجا، نه بیابانِ خُشکِ بی آب و عَغَلَف، به اصطلاح، بَرهوت است، بلکه دُشت و زَمینِ فِراخِ دِل انگیزی است بیرون از محدوده شهر که در فُصولِ مُناسِب، جای کُل و سَبزه و جوی و آب زوان است، و از لَوْنِ اَلوَنی مُواهِبِ طَبِعی، راست چو نان نگارستانی است که مُرَدمان از برای تَفْخِج و تَماشا و عَشرتِ اَهَنگِ آن می گُفتند.

سعدی، خود بارها واژه «صحرای» را به هَمین معنی به کار برده است؛ از آن جمله است:

● بیا که وقتِ بهازست تا من و توبه هم / به دیگران بگذاریم باغ و صحرا را ● شد موسم سبزه و تماشا / تریخیز و بیا به سوی صحرا ● اُنبا ی روزگار به صحرا زَوَند و باغ / صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبزست ● ز آب زوان و سبزه و صحرا و لاله زار / با من مگو؛ که چشمم در اخیاب خوشترست! ● اَنان که در بهار به صحرا نمی زَوَند / بوی خوش زبیع تریشان مخرُوست! ● و قَبِ آنست که مُرَدَم زه صحرا گیرند / خاصه اَکثون که بهار آمد و فُردی زبست! ● هَر جاکه بَنفِشِهای بیستم، گویم / مویی ز سرت باد به صحرا بَرده است!

۲۲. سنج: کَلِیَاتِ سعدی، به اِهْتِمَام: مُحَمَّد عَلِی فُروغی، ج: ۱۵، تهران: مَوْسَسَسه اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۷۷، هامش؛ و: گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۶۰۴.

۲۳. سنج: شَرْحِ سودی بَر گُلستانِ سعدی، تَرْجَمَة: حیدر خوش طینت. و: زَیْنُ العابدین چاوشی. و: عَلِی اکبر کاظمی، ج: ۲، تبریز: مَرکَزِ نَشرِ فَرهنگی پَهترین، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۳۹۹.

۲۴. سنج: خیابانِ گُلستان، سِرَاحِ الدین عَلِی خان آرزو، چاپ سنگی، لَکهنُو: مَطْبَعِ مَنشی نَوَلْکِشور، ۱۳۲۱ ه.ق.، ص ۴۴.

۲۵. سنج: شَرْحِ بَدْر عَلِی بَر گُلستان، بَدْر عَلِی، محله مرزاپور (هند)، ۱۲۴۸ ه.ق. / ۱۸۲۲ م.، ص ۱۷۷.

۲۶. سنج: چَمَنستان، مَفْتی مُحَمَّد تاج الدین مَتَخَلَص به: تَهجَت (وَلَد: مُحَمَّد غِیَاثِ الدین حَسین خان)، اَفَسِتِ چاپِ سنگی (ی مَطْبَعِ صَفَدَرِی تَمبِشی ۱۲۹۸ ه.ق.)، زاهدان: کِتَابفَروشی حَنفی، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۱۷۸.

۲۷. سنج: شَرْحِ گُلستانِ فارسی، وِلِی مُحَمَّد اکبرآبادی، چاپ سنگی، لَکهنُو: مَطْبَعِ مَنشی نَوَلْکِشور، ۱۸۹۰ م.، ص ۱۶۲.

۲۸. شَرْحِ گُلستان، دکتر مُحَمَّد خَزَائِلی، ج: ۱۳، تهران: اِنْتِشاراتِ بَدْر عَلِی جَوایدان، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۳۶۳.

۲۹. سنج: گُلستانِ سعدی، به کوشش: سَید نورالله ایزدپرست، ج: ۵، تهران: دانش، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۷۶ و ۷۷.

۳۰. سنج: گُلستانِ سعدی، به کوشش: دکتر [سَید] خَلیلِ خَطیب زَهَبَر، ج: ۲۵، تهران: اِنْتِشاراتِ صَغِی عَلِیشاه، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۶۸.



گذشتگان را باور این بود که هرگاه پلنگی آدمی را زخم زند، موش در طلب آن برآید تا بر آن بول کند!، و چون چنین کند، زخم خورده جان خواهد سپرد! وزین روی، مجروح زخم پلنگ را از موشان مضمون و محفوظ باید داشت.

این مضمون را، أبوالبقاء کمال‌الدین مُحَمَّد دَمیری قَاهری شافعی (ف ۸۰۸ ه.ق.)،<sup>۳۸</sup> و پیش از وی، حَمَد (/ حمدالله) مُستوفی قزوینی،<sup>۳۹</sup> و دیگران،<sup>۴۰</sup> در مؤلفات و مکتوبات خویش درباره جانوران آورده‌اند؛<sup>۴۱</sup> و در ادبیات قدیم ما نیز شهرتی داشته است.

منوچهری دامغانی، در چکامه‌ای گفته است:

هرکه او مجروح گردد یک زه از نیش پلنگ موش گرد آید برو تا کار او زیبا کند<sup>۴۲</sup>

عمید لومکی،<sup>۴۳</sup> از سراینندگان سده هفتم هجری، نیز گفته است:

«پلنگ و موش» را چونان دو نماد متقابل قوت و ضعف / قدرت و عجز، در سخن گذشتگان بارها می‌بینیم.

سعدی خود در بوستان فرموده است:

پلنگی که گردن کند بر وحوش

به دام افتد از بهر خوردن چو موش

(بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۴۶، ب (۲۷۳۰)

مولوی در غزلی گفته است:

گر پلنگی، به یکی باد چو موشی گردی

ور توشیری، به یکی برق ز روبه بتری

(کلیات شمس یادوان کبیر، با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر، ج: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸ ه.ش. ۶۰ / ۱۵۵، غ (۲۸۷۲، ب ۳۰۵۰۹)

از پورنهای جامی منقول است:

بر خویشتن بمیزی از بیم همجو موش،

هر که که چون پلنگ درآیم به خرخره!

(لغت نامه دهخدا، ذیل «میزیدن»)

۳۸. نگر: حیاة الخیوان الکبری، کمال‌الدین مُحَمَّد بن موسی الدَمیری، عینی بتحقیق: ابراهیم صالح، ط: ۱، دمشق: دار البشائر، ۱۴۲۶ ه.ق.، ۴ / ۱۰۲

نیز سننج: حواض الحیوان. [تحریر و ترجمه حیات الخیوان.. مُحَمَّد تقی تبریزی، مُصَحَّح: فاطمه مهری، ص ۳۵۴؛ همان متن، به کوشش: میرهاشم مُخَدَّت. و. دکتر یوسف بیگ باباپور، ص ۳۵۲.

۳۹. نگر: کتاب نزهة الثلوب (المقالة الأول [کذا]، مرتبه سیم: در ذکر حیوانات)، حمدالله مُستوفی قزوینی، به سعی و اهتمام: [اسٹیفنس، ط: ۱، لندن، ۱۹۲۸ م.، ص ۳۰.

۴۰. نمونه را، نگر: منافع حیوان، عبدالهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن ابراهیم مراغی، به کوشش: مُحَمَّد روشن، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۷۱.

۴۱. در عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات زکرتیا بن مُحَمَّد بن محمود قزوینی (ف ۶۸۲ ه.ق.)، از «خاک» پاشیدن موش بر زخم پلنگ و مردن مجروح بر اثر آن، سخن زفته است. (نگر: عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، زکرتیا بن مُحَمَّد بن محمود کمونی قزوینی، نسخه برگردان نُسخه خطی کهن کتابخانه مونیخ مُورخ ۶۷۸ ه.ق. ۴۶۴، به کوشش: دکتر یوسف بیگ باباپور، ج: ۱، تهران: انتشارات سفیر آردهال، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۳۷۱، نیز سننج: ص ۴۰۷؛ عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، زکرتیا بن مُحَمَّد بن محمود قزوینی، ترجمه فارسی، به همت حاج مُحَمَّد نصیر خوانساری، چاپ سنگی عصر ناصری، تهران: کارخانه کربلانی مُحَمَّد حسین. به کتابت: عباسعلی تفرشی، ۱۲۸۳ ه.ق.، ص ۲۵۰، نیز سننج: ص ۲۶۵؛ و این قول، با آنچه در پیشینه منابع قدیم و متنهای کهن آمده و در ادبیات ما شهرت بسیار دارد. و نمونه‌هایش خواهد آمد، لختی ناساز است.

هر چند باب جست و جوی در این باره مفتوح است، علی‌الجماله، فرا، احتمالی در خاطر می‌آید که واگو به‌کردنش را زبانی نیست. و العلم عند الله: در کتاب منافع حیوان عبدالهادی بن مُحَمَّد بن محمود بن ابراهیم مراغی (به کوشش: مُحَمَّد روشن، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۷۱؛ نیز سننج: ص ۲۱۹) آمده است:

«... و چون پلنگ یکی را بزند، موش بیاید و براو شاشد و خال اندازد. اندامش عقین گردد، از آن بمیرد. ...»

آیا مُخْتَمَل نیست که قزوینی عجایب نویس، مطلب خود را از چنین متنی فارسی به نازی درآورده باشد و در عبارت مَأْخَذ فارسی خود، «خال» را «خاک» خوانده باشد؟ ...

۴۲. دیوان منوچهری دامغانی، به تصحیح: [سید] حبیب یغمایی، به کوشش و مقدمه: سید علی آل داود، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۷۵.

۴۳. درباره وی، نگر: فرهنگ سخنان، دکتر ع. [عبدالرسول] ختایم‌پور (تاهباززاده)، ج: ۱ (ویراست دوم)، تهران: انتشارات طلایه، ۱۳۶۸، ۱۳۷۲ ه.ش. ۲۰ / ۶۵۶.

پَلَنگِ هَجَرَزَدِ چَوَن پَنجِه بَر مَن  
چوموش از بام بَر مَن میخست آتام!<sup>۴۴</sup>

که گر چَنگِ پَلَنگی دَر تو آید  
بیاید<sup>۵۲</sup> بر تو میزَد<sup>۵۳</sup> تا بمیری!<sup>۵۴</sup>

بسی پیش از وی، ابوالهَیثَم أَحْمَد بن حَسَن جرجانیِ اِسماعیلی، در چکامه حِکْمی معروفش و در ضَمین پُرشه‌های پُرشماری که در آن چکامه مجالِ طَرَح داده، شُروده است:

پَلَنگِ<sup>۴۵</sup> اگر بگَزَد مَر دَر، ز بَهَر چه موش  
بحیلها<sup>۴۶</sup> بر میزَد<sup>۴۷</sup> ز بام و از دیوار<sup>۴۸</sup>؟

... موش، عاشق بُود به زَخِمِ پَلَنگِ  
می کُند سَوی زَخْمِ دَر آهَنگِ

که ناظر به هَمَان مَضْمون است.

أبو طاهرِ خانونی، از سراینندگانِ سَدَه پَنجَم، گفته است:

موش چَوَن بازماند از کُشتَن  
بَر پَلَنگانِ زَدَه گُمیز<sup>۴۹</sup> کُند!<sup>۵۰</sup>

گر بَران زَخِمِ آید و میزَد<sup>۵۵</sup>  
خَسْتَه از جای بَر نَمی خیزَد  
مَن شنوده ستم این سَخَن ز استاد  
عُهدَه<sup>۵۶</sup> با او سَت هَر چه با دَا باد!

نیز ابوالفَرَج رونی راست در زُمَرَه هَجَوِیَات:

مَرا گوئی که تو خَصَمِ حَقیری  
تو هَم مَر دَر دِیبری، نَه آمیری

بوالفَرَج نیز قِطعه‌ای دارد  
وَنَدَران، این حدیث بگَزارد...<sup>۵۷</sup>

مُسَلْمان وار پَنَدَت داد خواهَم  
تو خود پَنَدِ مُسَلْمان کِی پذیرِی!<sup>۵۱</sup>

اِشَارَتِ أَخیرِ اُسْتاد بَهَار به هَمَان شُرودَه اَبوالفَرَج رونی است که  
کُذُشت.

پیدا است آنجا هم که حَکیم سَنائی غَزَنوی در چکامه‌ای اَندَرزی  
فَرموده است:

فَرَاوانت پَلَنگانند خَضمان  
مَگر<sup>۵۲</sup> با موش خَضمی دَرنگیری

حِرص و شَهوت دَر تو پیدا زَنَد؛ خوش خوش تو مَخُشَب،  
چون پَلَنگی بر یَمین داری و موشی بَر یَسار،<sup>۵۸</sup>

۴۴. فرهنگِ اَندَراد، مُحَمَّد پادشاه المَتَخَلِص بِ شاد، چاپ سنگی، لَکهنو: مَطبع مُشَنی تَوَلِّکِشور، ۱۸۸۹، ۱۸۹۴، ۴۹۳ / ۳، ذیل «میختن».

در این مَأخَذ، نام سَرایندَه بیث، «عمیده لومکی» ضبط شده است.

۴۵. در شَرَح قَصیده فارسی خواجه ابوالهَیثَم أَحْمَد بن حَسَن جرجانی منسوب به مُحَمَّد بن سرخ نیشاپوری: «بلنگ».

۴۶. چنین است دَر جامع الحِکْمَتین چاپی: و بظاهر، «بحیله‌ها» باید خواند.

۴۷. در شَرَح قَصیده فارسی خواجه ابوالهَیثَم أَحْمَد بن حَسَن جرجانی منسوب به مُحَمَّد بن سرخ نیشاپوری: «بحیله بروی میزد».

۴۸. جامع الحِکْمَتین، ابومعین ناصر خُسر و قبادیانی مروزی بیگانی، به تصحیح و مُقَدَّمه فارسی و فرانسوی: پرفسور هنری گربین [ / هانری گُربین ]، و. دکتَر مُحَمَّد مُعین، ج: ۲، تهران: کتابخانه ظهوری، ۱۳۶۳ هـ.ش، ص ۲۲ و ۱۶۶؛ شَرَح قَصیده فارسی خواجه ابوالهَیثَم أَحْمَد بن حَسَن جرجانی، منسوب به مُحَمَّد بن سرخ نیشاپوری، به تصحیح و مُقَدَّمه فارسی و فرانسوی: هنری گُربین [ / هانری گُربین ]، و. مُحَمَّد مُعین، ج: ۱، تهران: قِسمَتِ اِیرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه، ۱۳۳۴ هـ.ش، ص ۵۰.

۴۹. دَر مَأخَذِ چاپی: «کمیرو».

۵۰. کتاب نُبْهَة القُلُوب (المقالة الأولى اکتذا)، مرتبه سیم: دَر دَکَر حیوانات)، حمدالله مُستوفی قزوینی، به سَعی و اهتمام: استیفنسون، ط: ۱، لندن، ۱۹۲۸ م، ص ۳۰.

۵۱. پندار مَن پَنده، این است که «مَگَر»، در اینجا، یعنی: «چه خوبست، بیجاست».

دَر لُغَتِ نامه، عَلامَه لُغوی مُفَصَّل، زنده یاد اُسْتاد عَلی اکبَر دَهخُدا. تَعَمُّدَه تَعَالی بَر خَمْتِه اَلوَابِعَه، این معنی را هم از تَرای «مَگَر» آورده است، و این عبارت را از گُیستانِ سَعَدی گُواه آن شمرده. که دُرُست هم هست:

«لَمَمانِ حَکیم اَندَرانِ قافله بود: یکی از کاروانیانِ گفت: مَگَر اینان را (= دزدان را) نصیحتی کنی. گفت: دروغ باشد کلمه حَکَمَت با ایشان گفتن».

۵۲. دَر مَتَن مَأخَذِ چاپی: «بیاید».

«بیاید» را از نَسَخه بَدَلها بَر گَزیدیم.

۵۳. میزیدن / میختن: شاشیدن، بول کردن، اِدْرار کردن.

۵۴. دیوان اُسْتاد ابوالفَرَج رونی، به تصحیح: پرفسور چاپکین، با تصحیحات و یادداشتهای تکمیلی: مُحَمَّد عَلی ناصح، ضَمیمَه سالِ ششم مَجَلَه اَرْمغان، ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ هـ.ش، ص ۱۳۴.

۵۵. دَر مَأخَذِ چاپی: «می زد»!

پیدا است که «می» (ی جزو اَصْلی فِعْلِ بَسِطِ را، «می» ی پیشنویز فعلِ اِنگاشته‌اند. نمونه تَصَرُّفَاتِ و اِیراستارانی است که در جَداسازی «می» و «با» یَد طولی دازند: اگرچه «می» ی «میدان» و «با» ی «بکارت» باشد!

۵۶. دَر مَأخَذِ چاپی: «عهد».

۵۷. دیوان اَشعارِ مَلِک الشُّعْرای بَهَار (بَر اَساسِ نَسَخه چاپ ۱۳۴۴)، ج: ۱، تهران: مَوُئَسَّسه اِنْتِشاراتِ نِگاه، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۷۴۱.

۵۸. دیوان حَکیم اَبوالمَجد مَجدود بن آدم سَنائی غَزَنوی، به سَعی و اهتمام: [سَنیدِ مُحَمَّدتَقی] مَدْرَسِ رَضوی، ج: ۳، تهران: کِتابخانه سَنائی، ۱۳۶۲ هـ.ش، ص ۱۸۷.



اِتکا داشته است.

یله کُنندی تا بدان گزیده فراز آیدی و آن را بلیسدی، بر آن نَمیزدی.

۶۵. «...»

آنوری هم از همین مخاطره سُخَن می‌دارد، آنجا که می‌سراید:

باری، با اینگونه پندارها، و از بیم چُنان آزارها، پیداست که برای جلوگیری از رسیدن موشان به زخم خوردگان پلنگ، کارهایی می‌گرده‌اند.

دُشمنان را مایه دادن نَزِد من دانی که چیست؟  
جمع کردن موش دشتی با پلنگِ بَریری<sup>۶۵</sup>

خاقانی شروانی در چکامه‌ای که به پاشخ نجم‌الدین احمد سیمگر سُروده است، گفته:

اعتقاد بدین که موش، خواهان بول کردن بر زخم پلنگ است و زخم خورده پلنگ بر آثر این بول موش خواهد مُرد، در گفتار دانشی مُرد سَره، اُستاد اُبوریحان بیرونی، هم مذکور است<sup>۶۶</sup>؛ و این، نشان می‌دهد که چنین باوری اختصاص به عوام مُردمان نداشته و مورد تأیید خواص و اهل علم آن روزگاران هم بوده است.

گر تو هستی خستنه زخم پلنگِ حادثات  
پس تو را از خاصیت هم گربه بهتر پاسبان<sup>۶۶</sup>

با آگاهی که از انگار شهای گذشتگان داریم، نیک درمی‌یابیم که سُخُنسالار اشارت شناس شروان چه می‌گوید. کسی که خستنه زخم پلنگ است، باید از موش بر خذر باشد، و زین‌روی، گربه را بهترین پاسبان خویش می‌یابد؛ چه، گربه دُشمن موش است و موش از نزدیک شدن به گربه می‌هراسد.

حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی، در کتاب جامع الحکمتین، در گزارش آن بیت اُبو الهیثم اُحمد بن حَسَن جرجانی اِسماعیلی که گفته بود: «پلنگ اگر بگزد مُرد را، ز بهر چه موش / بحیلها<sup>۶۷</sup> بر میزد زبام و از دیوار<sup>۶۸</sup>»، برداشتی نسبتاً متفاوت با باورداشت پیشینه قُدماً عرضه کرده است و نوشته:

از برای جلوگیری از رسیدن موشان به زخم خورده پلنگ، چاره دیگری مُتصوّر بوده است؛ و آن، یاری جُستن از آب است.

«وَأما جواب سؤال آنک موش همی بر گزیده پلنگ بر میزد، آنست که گوئیم: این شگفتی مُردمان را بدان همی آید ازین که چنین نیست که ایشان همی گمان بَرند. و گوئیم: میان بهری از جانوران دوستی است و میان بهری دُشمنی. ... میان پلنگ و موش نیز دوستی از آفرینش هست؛ و موش بدانک گزیده پلنگ را بجوید، نه آن خواهد که بدو میزد، بَل خواهد که آن آلودگی دهان پلنگ را بلیسد، و چون از آن باز دارندش حیلت کُند و به دیوار و بام بر سُود تا بوی آن بیابد، و چون بر آن گزیده رسد و بوی آن بیابد، از شادی گمیز<sup>۶۹</sup> بر آن بیندازد، و خواهد که چیزی ازو بدان لعاب<sup>۷۰</sup> و آثر پلید برسد ...»

حاج مُلا اِسماعیل واعظ سبزواری (اِسماعیل بن مُحَمَّد جعفر/ ۱۲۲۴-۱۳۱۲ ه.ق.)، از وعظ بنام روزگار ناصرالدین شاه قاجار، در کتاب مَجْمَع التّوّهین که در آیام اِقامت خویش در آذربایجان و خصوص شهر تبریز به نام مُظفّرالدین میرزا ولیعهد (مظفّرالدین شاه<sup>۷۱</sup> سپسین) پرداخته است و شامل مجالس منبری اوست به طری بدیع<sup>۷۲</sup>، نکته‌ای می‌گوید که به کار مانحن فیه می‌آید.

این شگفتی نیست، و لکن حدّ عامه را گفتند: موش همی خواهد که به گزیده پلنگ بر میزد، ازین سخن مُتخیر سُشدند. و اگر موش را

قَبِل از نقل کلام واعظ یاد شده، سزاوار آنست درباره کتاب مذکور توضیح‌حکی بدهم تا از خواننده عزیزی که نمی‌داند چرا نکته جانورشناختی را از کتاب مجالس منبری یک واعظ قاجاری نقل می‌کنم، لختی رفع استیحاَش و استیغفار و دفع استیغجاب و استیغجام سُود.

۵۹. دیوان آنوری، به‌کوشش: سعید نفیسی، ج: ۳، تهران: انتشارات سگه، و. پپروز، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۳۰۵.

۶۰. اشارت بدین باور قُدمانی در باب زخم پلنگ و شاش موش، باز هم در سُخَن آنوری هست. نگر: همان، ص ۳۷۵.

۶۱. نگر: آثار الباقیه، اُبوریحان بیرونی، ترجمه: اکبر دانایی‌رشت، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۵۵۳.

۶۲. چنین است در مآخذ چاپی؛ و بظاها، «بحیله‌ها» باید خواند.

۶۳. جامع الحکمتین، اُبو یوسف ناصر خسرو قبادیانی مُروزی یمگانی، به تصحیح و مُقدمه فارسی و فرانسوی: پرفسور هنری کُربین [ / هانری کُربین ]، و. دکتر مُحَمَّد مُعین، ج: ۲، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۲۲ و ۱۶۶.

۶۴. گمیز بول، شاش، پشباش.

۶۵. لعاب آب دهان.

۶۵. جامع الحکمتین، ناصر خسرو همان ج، ص ۱۷۰ و ۱۷۲.

۶۶. دیوان خاقانی شروانی، به‌کوشش: دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی، ج: ۱۱، تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۳۲۶.

۶۷. از کتاب مذکور، تصویر دو چاپ سنگی زیر دست من است و مورد استفاده‌ام: یکی چاپ سنگی کارخانه حاجی اُحمد آقا و لید حاجی اِبراهیم در تبریز (به‌کتابت: حَسَن بن عبدالله شیستری) به سال ۱۳۱۰ ه.ق.، و دیگر چاپ سنگی دارالطباعه‌ی میرزا علی اصغر به سال ۱۳۲۰ ه.ق.؛ و چنین در یاد دازم که این کتاب، چاپ خروفی هم دازد (شاید از «انتشارات اسلامیّه‌ی تهران»<sup>۷۳</sup>)؛ لیک بر حافظه اِعتمادی نیست؛ که گفته‌اند: الذّاکیرة ما کُرة! ... و راست گفته‌اند!

کتابِ مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ حاجِ مُلَا إِسْمَاعِیلِ وَاِعْظِ سَبْزَواری، دَر حَقِیْقَتِ، کَشْکُولِی اسْتِ مُبَوَّبِ وِ مُنْظَمِ که زُووسِ اَبْوَابِ آن به شِناخْتِ جَانورانِ مُخْتَلَفِ راجِعِ می‌گَرَدَد، و هَرَبابِ آن، بَر سِیاقِ یَکِ مَجْلِسِ از مَجَالِسِ اَهْلِ مَنبَرِ تَحْرِیرِ گَرْدِیدِه اسْتِ تا به کَارِ مُتَصَدِّیانِ وُغْظِ و تَدْکِیرِ یابِید.

بَرایِ آن که تَصَوُّرِ رُوشن‌تَری از سَاخْتارِ مَجَالِسِ و مَواعِظِ سَبْزَواری یابِید، گَزارشِ زُووسِ مَباحِثِ «مَجْلِسِ هَفْتادِ وِ یَکُم» اِورا که عُمْدَه مَباحِثِ اِین مَجْلِسِ به «پَلَنگ» راجِعِ می‌گَرَدَد، به لَفْظی که خُودِ وی دَر فِهْرِسْتِ کِتابش - پس از دِیباچِه - یاد کرده اسْت، می‌اُورَم:

«مَجْلِسِ هَفْتادِ وِ یَکُم: دَر اَحْوالِ پَلَنگِ و صِفاتِ و اَحْوالِ<sup>۶۸</sup> آن و اَقْسامِ آن و جَنگِ پَلَنگِ با شِیرِ و بَیرو الظَّفَرِ بَیْنَهُم سِجَالِ،<sup>۶۹</sup> و فَرَقِ پَلَنگِ با شِیرِ دَر چَند چِیز، و قَوْلِ اَطْبِیا که اللَّبَنُ یَعْدی، و تَأثِیرِ شِیرِ پَلَنگِ دَر نَمِرود، و خِواصِّ اَجْزایِ و اَعْضایِ آن، و کَراهَتِ پُوشِیدَنِ پُوسْتِ پَلَنگِ، و سُؤالِ مَوسِی عَنِ اَکْرَمِ الخَلْقِ عِنْدَ الله، و تَنْمِرِ عَلی - ع - و حَدِّ زَدَنِ او و لَیْدِ بَرادَرِ مَادَرِیِ عُثْمانِ را و نَجا شِی شاعِرِ را جِهتِ شِرابِ خُورَدَنِ اَنها و اِحْراقِ جَماعَتی، و حِکایَتِ پَسْرانِ حَضْرَتِ که عَسَلِ بَقْرَضِ بَردا شْتِه بُوَد و تَغْییرِ اَن جَنابِ بَر اَمُّ کُلْثُومِ جِهتِ گَرْدَنِ بَنَدِ عاریَه مَضمونَه<sup>۷۰</sup>، و حِکایَتِ عَقِیلِ و اِسلامِ او، و مَحَبَّتِ پِیغمَبَر - ص - به عَقِیلِ، و شَهادَتِ اَوْلادِ عَقِیلِ دَر کَرْبَلَا، و حِکایَتِ قاسِمِ پَسْرِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ که قاتِلِ پَدَرِ را دَر مَجْلِسِ مُخْتارِ کُشت.»<sup>۷۱</sup>

چُنان که مَلاحظَه می‌فَرمایید، اِین مَرْدِ واسِعِ الاِطْلاعِ طویلِ اَلْباعِ، رِشتَه سَخَنِ را به دَسْتِ می‌گرفته و به شیوَه «الْکَلَامُ یَجْرُ الْکَلَامِ» پِیشِ می‌رَفْتِه و مَعْلُوماتِ مُتَعَدِّدِ و مُتَنَوِّعی را بَر مُخاطَبِ خُویش عَرَضِه می‌دا شْتِه و به طَرزِی دِلچَسبِ از عَناوینی که بظاهِرِ دَر شِنا سانیْدَنِ بَها تَم و سِباعِ اسْتِ اَغازِ می‌گَرْدِه و اَنگاه بَطْرافَتِ دَر قَلَمِرو مَعارِفِ دینی گام می‌نِهادِه و حَتَمِ کَلامِ را با سْتادِی تَمامِ به مَرثِیَه و مَصابِی اُولیا می‌کَشانَدِه و بَدین طَرِیقِ، بابِ طَرزِ نازِه‌ای از مَجْلِسِ گویِی و خَطابَه مَنبَری را مُفْتوحِ می‌دا شْتِه که از بَرایِ عَامَه مَخاطَبانِ گِیرائیِ فُوقِ العادِه دا شْتِه اسْت؛ و بَعیدِ می‌دانَم هِنوزِ هَم خوانندَه ذوقَمندِ فاضِلی باشَد که دَر تَصَفِّحِ چُنینِ کِتابِ مُتَنَوِّعِ المَضامینِ و مَجموعَه رَنگازَنگِ سَرگَرْم‌کُنندَه پُرا طْلاعی رَعَبَتِ نَکُنَد؛ بَل اِطمینانِ دارَم بَعْضِ خوانندگانِ صا حِبِ اَهْلِیَّتِ اِین سَطُورِ، از هَم اِکنونِ را غِبِ شُدِه اِند نُسَخْتی از کِتابِ مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ را فَراهَم اَرزَنَد و دَر مُطالعه گِیرَنَد!

الْعَرَضُ، دَر مَجْلِسِی که مُلَا إِسْمَاعِیلِ وَاِعْظِ سَبْزَواری دَر کِتابِ مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ دَر اَن دَر بابِ «پَلَنگ» سِباطِ اِفادَتِ گُسْتَرانِیدِه اسْت، از جُمْلَه کُفْتِه:

«... و اِگَر پَلَنگِ کَسی را زَخْمی<sup>۷۲</sup> کُنَد، دَفْعَه مَوشِ اَنجا پِیدا می‌شُود که بَرانِ زَخْمِ بولِ کُنَد، و چُون بولِ مَوشِ به زَخْمِ بَرَسَنَد، اَن مَجْرُوحِ می‌مِیرَد. اِیْنَسْت که هَرکه زَخْمِ پَلَنگِ دا شْتِه باشَد، دَر مِیانِ آبِ تَخْتِه می‌زَنَد و او را رُویِ اَن تَخْتِ<sup>۷۳</sup> می‌خُوابانَد که مَوشِ نَتوانَد خُودِ را به او بَرسانَد...»<sup>۷۴</sup>.

اِین اِنگاره و چاره‌ای که وَاِعْظِ سَبْزَواری نَقْلِ می‌کُنَد، البتّه رِیشَه قَدِیم‌تَرِ دارَد.

۶۸. کَذَا.

۶۹. «وَأحوال» دَر چاپِ سَنگی ۱۳۲۰ ه.ق. نیامَدِه اسْت.

۷۰. یعنی: گاهی اِین ظَفَرِ می‌بائَد و گاهِ اَن؛ و چُنان نِیست که هَمواره یَکی پیروزِ میدانِ باشَد.

۷۱. دَر چاپِ سَنگی ۱۳۲۰ ه.ق.: عاریَه مَضمونَه.

۷۲. مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ، حاجِ مُلَا إِسْمَاعِیلِ وَاِعْظِ سَبْزَواری، چاپِ سَنگی، تَبْرِیز: کارخانَه حاجی اَحْمَدِ اَقا و لَیدِ حاجی اِبْراهیم، ۱۳۱۰ ه.ق.، ص ۲۱؛ و:

هَمان، چاپِ سَنگی، دارالطباعه ی میرزا عَلی اَصغَر، ۱۳۲۰ ه.ق.، ص ۱۷.

۷۳. دَر چاپِ سَنگی ۱۳۲۰ ه.ق.: زَخْمِ.

۷۴. دَر چاپِ سَنگی ۱۳۲۰ ه.ق.: تَخْتِه.

۷۵. مَجْمَعِ التَّوَرِّینِ، سَبْزَواری، چاپِ سَنگی، تَبْرِیز: کارخانَه حاجی اَحْمَدِ اَقا و لَیدِ حاجی اِبْراهیم، ۱۳۱۰ ه.ق.، ص ۳۶۲؛ هَمان، چاپِ سَنگی،

دارالطباعه ی میرزا عَلی اَصغَر، ۱۳۲۰ ه.ق.، ص ۲۷۹.

مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ طُوسِيٍّ، دَر كِتَابِ كِرَامَتِ عَجَائِبِ الْمَخْلُوقَاتِ وَ غَرَائِبِ الْمَوْجُودَاتِ - که از نَفَائِسِ مُؤَلَّفَاتِ فَارَسِي نِیمَةُ دُومِ سَدَةِ شَشْمِ هِجْرِي بِشْمَارِ اسْتِ، دَر بَهْرَةِ ای که به پَلَنگِ اِخْتِصَاصِ دَادِه، نُوْشْتِه اسْت:

«پَلَنگ ... هِرْجَا كِي زَخْمِ كَرْدِ مَوْشِ پَدِيدِ آيِدِ وَا زَانِ هَلَاكِ شَمُودِ بِي زَخْمِ مَوْشِ ٧٥ وَايْنِ خَاصِيَّتِ اسْت؛ پَسِ مَجْرُوحِ رَا نَكْهَ دَارَنْدِ بَرْتَخْتِي وَ تَخْتِ دَر مِيَانِ آبِ نَهَنْدِ تَا نِيكَ شَمُودِ. وَا كَرِ مَوْشِ رَاهِ يَابَدِ بَه وَی، بُولِ بَرَانِ كُنْدِ، مَجْرُوحِ عَفِنِ كَرْدَدِ وَ تَبَاهِ شَمُودِ. چَهَارْدَه رُوزِ نَكْهَ بَايَدِ دَاشْتِ. ...» ٧٦.

بِه گُمانِ اَيْنِ دَانِشِ آمُوزِ، رَا زِ مُنَاسَبَتِ پارَسَايِ زَخْمِ خُورْدَه حِكَايَتِ گُلسْتَانِ رَا بَا كِنَارِ دَرِيَا، دَر هَمِيْنِ اِنْگَارَه قُدْمَا دَر نَحْوَه نِگَا هَدَارِي زَخْمِ خُورْدِگَانِ پَلَنگِ تَوَانِ جُستِ. زَخْمِ خُورْدَه پَلَنگِ، اَز بَرَايِ فِرَارِ اَز مَوْشِ، بَه آبِ پَنَاهِ مِي بُرْدَه وَ سَعْدِي رَا بَدِيْنِ دَقِيْقَه تَنْبُهَ وَ تَوَجُّهَ بُوْدَه اسْت.

چُنْانِ كِه دِيْدِيدِ، اَيْنِ شِيْوَهَ چَارَه گَرِي بَرَايِ زَخْمِ خُورْدَه پَلَنگِ، وَ رُويِ آوَرِي زَخْمِ خُورْدِگَانِ پَلَنگِ بَه آبِ، دَر كُذْشْتِه شَهْرَتِي دَاشْتِه اسْت.

مُجِبَّرِ الدِّينِ بِيْلَقَانِيٍّ، سُنْخُورِ بِيْزُرْگِ اَرَانِ وَ پَرُورْدَه شُخْصَالِ اَرَشِرُوانِ، هَمِ دَر چَكَا مِه اِي عِرْفَانِي گُونِه سُروْدِه اسْت:

چُورْذِ پَلَنگِ شَبِ وَ رُوزِ آبِ وَ حَدَتِ جُويِ، كِه زَخْمِ خُورْدَه او رَا، كُرِيْزِ نِيْسَتِ ز آبِ ٧٧  
عَلَى الظَّاهِرِ، مُجَبِّرِ، بَه هَمَانِ گُونِه چَارَه جُويِي هَا وَ نَا كُرِيْرِي زَخْمِ خُورْدَه پَلَنگِ اَز آبِ نَظَرِ دَاشْتِه اسْت كِه طُوسِيٍّ وَ سَبْزُوارِي كُفْتِه اَنْدِ.

خَتْمِ كَلَامِ رَا، اَز رَاهِ اسْتِظْرَادِ، عَرَضِ مِي كُنَم:

كَلِيمِ هَمْدَانِي كَاشَانِي دَر عَزَلِي كُفْتِه اسْت:

گَرَبِه مَنِ خَاشَاكِ اَيْنِ دَرِيَا زَنْدِ زَخْمِ پَلَنگِ اَز كَسِي چِيْزِي بَدَلِ نَبُودِ حَسَابِ آسَا مَرَا ٧٨

خِيَالِ مِي كُنَمِ دَر اَيْنِ كِه كَلِيمِ زَخْمِ سَخْتِ خَاشَاكِ دَرِيَا رَا «زَخْمِ پَلَنگِ» مِي خُوانْدِ، اِتْكَائِي بَاشْدِ بَه خَا طِرَه پِيُونِدِ فِرَهْنِگِي «دَرِيَا» بَا «زَخْمِ پَلَنگِ»، وَ تُو گُويِي شَاعِرِ نَا زُكُ خِيَالِ، زَخْمِ پَلَنگِ رَا اَز نَابِيوسِيْدِه تَرِيْنِ جَايِ مُمَكِنِ وَ هَمَانِ جَايِي كِه زَخْمِ خُورْدِگَانِ پَلَنگِ بَدَانِ پَنَاهِ مِي جُستِه اَنْدِ، يَعْنِي: «دَرِيَا»، مَجَالِ طَرَحِ مِي دَهْدِ، تَا غَايَتِ نَابِيوسِيْدِگِي اَيْنِ زَخْمِ وَ آزارِ وَ اَسِيْبِ رَا تَصْوِيْرِ كَرْدِه بَاشْدِ؛ وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی.

اصفهان / ۱۳۹۶ ه.ش

٧٥. عِيَاذَتِ، گَرِفتِ وَگِيْرِي دَاذَدِ... شَايَدِ. وَ الْبَيِّنَةُ بَه اِحْتِمَالِي بَسِيَارِ ضَعِيْفِ «هَلَاكِ نَشَمُودِ بِي زَخْمِ مَوْشِ» دُرُوسْتِ بَاشْدِ؛ يَعْنِي. مَثَلًا. زَخْمِ پَلَنگِ كُشْنِدِه نِيْسَتِ وَ ضَرِبَه نَهَانِي رَا مَوْشِ مِي زَنْدِ!؟؟... هِرْچِه هَسْتِ، صَافِ وَ رُوشِنِ نِيْسَتِ.

٧٦. عَجَائِبِ الْمَخْلُوقَاتِ وَ غَرَائِبِ الْمَوْجُودَاتِ، مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ طُوسِيٍّ، بَه اِهْتِمَامِ: مَنُوجِهْرِ شَمُودِه، ج: ٣، تِهْرَانِ: شَرِكْتِ اِنْتِشَارَاتِ عِلْمِي وَ فِرَهْنِگِي، ١٣٨٧ ه.ش.، ص ٥٧٨.

٧٧. دِيْوَانِ مُجِبَّرِ الدِّينِ بِيْلَقَانِيٍّ، بَه تَصْحِيْحِ وَ تَعْلِيْقِي: دَكْتَرِ مُحَمَّدِ اَبَادِي [بَاوِلِ]، ج: ١، تَبْرِيْزِ: اِنْتِشَارَاتِ مُؤَسَّسَه تَارِيْخِ وَ فِرَهْنِگِ اِيْرَانِ، ١٣٥٨ ه.ش.، ص ٢٤.

دَر مَتْنِ مُطْبُوعِ دِيْوَانِ مُجَبِّرِ، اَيْنِ بِيْتِ رَا بَا سَنَارَه اِي نِشَانْدَارِ كَرْدِه اَنْدِ وَ بَا حِيْتِمَالِ بِنَا بُوْدَه اسْت تَعْلِيْقَه اِي دَر اِيْضَاحِ اَنْ قَلَمِي شَمُودِ؛ لِيكِ گُويَا اَز قَلَمِ طَابِعِ فُرُوافَنْدَاهِ وَ دَر بِيْخِشِ تَعْلِيْقَاتِ وَ خَواشِي دِيْوَانِ، يَاد دَاشْتِي كِه بَدِيْنِ بِيْتِ رَا جَعِ بَاشْدِ، نِيَا مَدِه اسْت.

٧٨. دِيْوَانِ اَبُو طَالِبِ كَلِيمِ كَاشَانِيٍّ، بَه تَصْحِيْحِ وَ مُقَدَّمَه: ح [= حَسِيْنِ]. پَرْتُوْبِيْضَانِي [كَاشَانِيٍّ]، تِهْرَانِ: كِتَابْپَرُوشِي خِيَامِ، ١٣٣٦ ه.ش. / تَارِيْخِ پَايَانِ مُقَدَّمَه [ص ٩٤، غ ١٧].